

## مسئله جوانان

آنتونیو گرامشی

در مورد جوانان "مسائل" بیشماری وجود دارند که از آن میان دو مسئله بنظر من واجد اهمیت خاصی است:

۱- از آنجا که نسل "سالخورده" همواره عهده دار تربیت "جوانان" می‌باشد، در این زمینه زدو خورد و ناسازگاری و ... به پیش خواهد آمد، ولی این پدیده ای است سطحی که ذاتی هر اقدامی برای تربیت و ممانعت است، مگر آنکه مسائل طبقاتی در میان آیند، یعنی "جوانان" (یا بخش قابل توجهی از آنان) متعلق به طبقه حاکمه (به معنی وسیع کلمه یعنی نه تنها به معنی اقتصادی بلکه هم چنین بمعنی سیاسی و اخلاقی آن) شورش کرده به طبقه مترقی روی می‌آورند که بطور تاریخی توانایی کسب قدرت را بدست آورده باشد: ولی در این حالت با "جوان‌هانی" سروکار داریم که از رهبری "سالخوردگان" یک طبقه به رهبری "سالخوردگان" طبقه دیگر در آمده اند و در هر حالت واقعیت تبعیت "جوانان" از "سالخوردگان" به مثابه یک نسل، هم چنین با تفاوت‌هایی در خلق و خوی و در سرزندگی و طراوت که بدان اشاره کردیم، بقوت خود باقی می‌ماند.

۲- آنجا که پدیده خصوصیت به اصطلاح "ملی" بخود می‌گیرد، یعنی علناً به مثابه یک دخالت طبقاتی جلو گر نمی‌شود مسئله بغرنج گشته و مغشوش بنظر می‌رسد. جوانان در حالت شورش دائمی بسر می‌برند زیرا که دلایل ژرف وجود یک چنین شورش بر جای مانده است بدون آنکه تجزیه و تحلیل و انتقاد (و نه در زمینه مفاهیم مجرد بلکه بطور تاریخی و واقعی) و غلبه بر آنها صورت پذیرد "سالخوردگان" در واقع تسلط خود را حفظ می‌کنند، ولی *après moi le déluge* (\*) موفق به تربیت جوانان و آماده کردن آنها برای جایگزینی نمی‌گردند. چرا؟ و این بدان معنی است که کلیه شرایط برای اینکه "سالخوردگان" طبقه دیگر اجباراً رهبری این جوانان را بعهده گیرند، مهیا گشته است، بدون آنکه آنان بعلل آشکار فشارهای سیاسی-نظامی قادر به انجام این کار گردند. مبارزه ایکه، تظاهرات خارجی عادی آن منهدم گشته است. مانند خوره بجان ساخت طبقه کهنه افتاده و آنرا ذره ذره تضعیف و گندیده می‌سازد: این مبارزه اشکالی ناسالم، صوفی منشانه احساساتی بخود گرفته و انحطاطات غیر طبیعی جسمانی و روانی پیدا می‌کند، ساخت طبقه کهنه به هیچ وجه نمی‌تواند جوابگوی احتیاجات جدید باشد و اصولاً فاقد چنین محتوانی است، بیکاری دائمی و نیمه دائمی این به اصطلاح روشنفکران یکی از پدیده های نمونه<sup>۲</sup> این کمبود است که ضمناً در جوانترها خصوصیت بمراتب حادثتری بخود می‌گیرد، از آنجا که برای آنان هیچ "افق گشوده ای" باقی نمی‌گذارد. از سوی دیگر چنین وضعیتی بسوی "چهارچوب‌های بسته" فنودالی-نظامی کشانده می‌شود، یعنی خود برشده و ناگواری مسائلی که قادر بحل آنان نیست، می‌افزاید.

---

\* "من اهمیتی به آنچه که پس از مرگم اتفاق دهد نمی‌دهم" (واژه فرانسوی).

---

منبع: «برگزیده‌ای از آثار آنتونیو گرامشی»، انتشارات بابک، ایتالیا، تیر ۱۳۵۶، صص. ۱۵۴-۱۵۳. متن ایتالیایی در مجموعه «روشنفکران و سازماندهی فرهنگ» (Gli intellettuali e l'organizzazione della cultura)، جلد ۳ آثار گرامشی، صص. ۴۳-۴۴، منتشر شد.  
ترجمه: انتشارات بابک.  
بازنویس: روبرت هاگوپیان، آبان ۱۳۸۲.

<http://www.marxists.org/farsi>  
[farsi@marxists.org](mailto:farsi@marxists.org)